

استراتژی در جهان معاصر

فصلنامه مطالعات بسیج، سال هشتم، شماره ۲۶، بهار ۱۳۸۴

جان بلیس و دیگران؛ استراتژی در جهان معاصر، ترجمه کابک خیبری، تهران، ابرار معاصر
تهران، ۱۳۸۲، ۴۳۲ صفحه

مقدمه

اگرچه در دوران جنگ سرد، همگان منتظر آغاز یک جنگ هسته‌ای ویرانگر بودند، اما در طول دهه ۱۹۷۰، روابط امریکا و اتحاد جماهیر شوروی به خوبی سازماندهی و مدیریت می‌شد. متحدان (در قالب ناتو و پیمان ورشو) به هر دو ابرقدرت اجازه می‌دادند تا در اردوگاههای خود به ایجاد نظم بپردازند، از ظهور تروریسم جلوگیری کنند و مانع برخوردهای قومی و جنایات سازمان یافته شوند. مواردی که منابع مورد نیاز برای رقابت در جنگ سرد را به خود اختصاص می‌داد، علاوه بر متحدین، اکثر دولتهای وابسته به یکی از دو ابرقدرت بودند که به کاهش منازعات بین‌المللی کمک می‌کردند. کمکهای مالی و نظامی به دولتهای وابسته بر اساس اهمیت آنان و میزان حمایتشان از یک ابرقدرت صورت می‌گرفت. اگر دولتی وارد اردوگاه یک ابرقدرت می‌شد، می‌توانست خود را از خطر مقابله با دیگر رقبای منطقه‌ای که وابسته به ابرقدرت دیگر بودند، حفظ کند. بازدارندگی هسته‌ای، متعادل کننده رفتار دو ابرقدرت بود و مذاکرات کنترل تسلیحات به سیاستگذاران امریکا و شوروی اجازه می‌داد که دیدگاهها و ملاحظات خود را در خصوص امنیت مطرح کنند. منازعات میان دو بلوک نیز اغلب در حاشیه صورت می‌گرفت (نظیر ویتنام و افغانستان) و کمتر باعث تهدید

مستقیم امنیت دو کشور آمریکا و شوروی می‌شد.

جنگ سرد، دورانی نامطلوب با هزینه سرسام‌آور و خطرناک بود که مشکل مسابقه سیاسی - نظامی میان دو اردوگاه رقیب را نیز برای استراتژیست‌ها فراهم کرده بود. از آنجایی که سیاستگذاران فکر می‌کردند جنگ سرد ادامه خواهد داشت، منازعات میان آنان در قالب بروکراسی‌ها و سازمانهای فراملی که قصد حل و فصل اختلافات را داشتند، نهادینه شده بود. مطالعات استراتژیک به ابرقدرتها کمک کرد تا رقابت میان خود را از وضعیت جنگی به «رقابتی معتدل» و «همزیستی مسالمت‌آمیز» تغییر دهند. مطالعات استراتژیک با طرح و تکمیل تئوریه‌ها، سیاستها و اقدامات، خطر جنگ را کاهش داد. اما اکنون که بیش از یک دهه از پایان جنگ سرد گذشته است، کاملاً مشخص است که ماهیت روابط بین‌الملل تغییر کرده است. سیاست، مسائل استراتژیک نظامی، کنترل تسلیحات، تکنولوژی، اقتصاد و حقوق بشر، ذهن سیاستگذاران را در قرن بیست و یکم به خود مشغول کرده است. برخی از این مسائل مربوط به تروریسم بین‌المللی، منازعات قومی، و انتشار بیماریها، یا تأثیر تکنولوژی جدید بر جنگ است. این مسائل امروزه گونه‌شدیدتری نیز به خود گرفته است. حمله به مرکز تجارت جهانی و پتتاگون در ۱۱ سپتامبر ۲۰۰۱، نشان‌دهنده آسیب‌پذیری فراوان آمریکا در برابر اقدامات سازمان‌یافته کسانی است که حاضرند برای هدف خود، جانشان را فدا کنند.

از دیگر مسائل قرن حاضر می‌توان به گسترش تسلیحات شیمیایی، بیولوژیک و سلاحهای هسته‌ای اشاره کرد که ماهیت سیاست بین‌الملل را دگرگون خواهند ساخت. در عین حال، تروریسم شبکه‌ای این امکان را فراهم می‌کند که افراد یا گروههای کوچک قادر به ضربه‌زدن به اقتصاد ملی شوند. به علاوه، این مسائل در زمانی رخ می‌دهد که روابط استراتژیک جدید، نقش یکی از ابرقدرتها (روسیه) را محدود کرده و در عین حال، مراکز قدرت (چین و اروپای واحد) را افزایش داده است.

تهدیدات جدید باعث شکل‌گیری اتحادها و ائتلافهای جدید شده است. در این حالت دشمنان قدیمی دارای منافع مشترک شده‌اند. مسأله مهمتر اینکه این تحولات در محیط جهانی شدن رخ می‌دهد. محیطی که در آن دولتها بیش از پیش به یکدیگر نزدیک و مردم به مدد انقلاب اطلاعات، قدرتمند شده‌اند. استراتژیست‌ها امروزه با یک محیط پیچیده از مسائل امنیتی مرتبط مواجهند؛ محیطی که پرداختن به آن بسیار متفاوت

از امنیت دوران جنگ سرد، مبتنی بر موازنه وحشت میان امریکا و شوروی است. ظهور مسائل گوناگون در امنیت جهانی باعث شده است تا بسیاری معتقد باشند که مطالعات استراتژیک، سودمندی خود را از دست داده است. مطالعات استراتژیک مهمترین شاخه در مطالعه سیاست بین‌الملل از دهه ۱۹۵۰ تا ۱۹۸۰ بوده است. اما با حل و فصل تنش میان شرق و غرب در دهه ۱۹۹۰، به مطالعات استراتژیک به عنوان موضوع جنگ سرد نگاه شد. بر این اساس، تحولات جدید در سیاست بین‌الملل به وسیله این حوزه قابل بررسی نبودند. منتقدان معتقدند که استفاده از زور، کاربرد خود را در سیاست جهانی از دست داده و توجهات، بیشتر به سمت روندهای جهانی شدن جلب شده است. اما ادامهٔ منازعات پس از پایان جنگ سرد، باعث شد تا زور همچنان به عنوان یک ویژگی اصلی سیاست جهانی باقی بماند. استراتژی نیز به عنوان یکی از شاخه‌های اصلی روابط بین‌الملل به حیات خود ادامه داد. واقعه ۱۱ سپتامبر و عکس‌العمل امریکا و متحدانش، به این حوزه جان تازه‌ای بخشید. برخلاف حرکت کند تحولات در دوران جنگ سرد، جهان امروز شاهد سرعت بیش از حد تحولات است.

نویسندگان این کتاب هدف خود را، شناسایی، تعریف و به‌کارگیری مفاهیم سنتی استراتژی در محیط امنیتی در حال ظهور بیان می‌کنند که ویژگیهای آن، جهانی شدن، انقلاب اطلاعات، تهدیدات جدید ناشی از تروریسم بین‌المللی، گسترش سلاحهای کشتار جمعی و منازعات قومی و منطقه‌ای است. تمامی نویسندگان در این کتاب، ملاحظات و دیدگاههای خود را دربارهٔ مسائل روز در قالب تکامل تاریخی، سیاسی، نظامی و فکری مطرح کرده‌اند. این مسأله به نویسندگان و خوانندگان کتاب اجازه می‌دهد که دیدگاه انتقادی خود را دربارهٔ بسیاری از بحثهای مبالغه‌آمیز در مورد امور بین‌الملل و فضای امروز مطرح کنند. برخی دیدگاهها جدید هستند و مفاهیم گذشته را کنار می‌گذارند. برخی مسائل نیز بدون شناخت پیش‌زمینهٔ تاریخی آن، قابل بررسی در مطالعات استراتژیک نیستند.

علی‌رغم تمامی تحولاتی که در سیاست جهانی از اواخر دهه ۱۹۸۰ رخ داده است، نوعی استمرار در برخی حوزه‌ها وجود دارد. ثابت شد که خوش‌بینی نسبت به وقوع تحولات بنیادین در روابط بین‌الملل، خیالی بیش نیست. همان‌گونه که در جنگ خلیج فارس، بوسنی، کوزوو، چین، افغانستان و عراق دیده شد، قدرت نظامی همچنان یک

عامل مهم در نظام بین‌الملل در سالهای آغازین قرن بیست و یکم است. تحولات مهمی در سیاست جهانی همراه با جهانی شدن و واگرایی و جنگ میان قدرتهای بزرگ رخ داده است. قدرت نظامی همچنان ابزار دستیابی به اهداف سیاست است و مطالعات استراتژیک همانند گذشته به کار خود ادامه خواهد داد.

سازماندهی محتوایی

بررسی نویسندگان در خصوص استراتژی در جهان معاصر در چهار بخش صورت گرفته است:

بخش اول: مسائل استراتژی؛

بخش دوم: تکامل جنگ؛

بخش سوم: نظریات قرن بیستم؛

بخش چهارم: مسائل معاصر استراتژی بزرگ.

بخش اول کتاب تحت عنوان «مسائل استراتژی» در سه فصل به بیان مسائل موجود در مطالعات استراتژیک می‌پردازد. فصل اول این بخش شامل بحثی در خصوص تکامل استراتژی است که به تاریخچه تفکر استفاده انسان از ابزار نظامی برای کسب اهداف سیاسی می‌پردازد.

در فصل دوم، نویسنده پس از بحث پیرامون نقش حقوق بین‌الملل در سیاست بین‌الملل و کارآمدی قانون در ممانعت از استفاده از زور توسط دولتها چنین نتیجه‌گیری می‌کند: بی‌توجهی به حقوق بین‌الملل می‌تواند دلایل مختلفی داشته باشد. این امر می‌تواند ناشی از ادراک ما نسبت به سیاست بین‌الملل و منازعه‌آمیز بودن محیط آن باشد. در چنین جهانی، تصور اینکه دولتها جامعه‌ای را مبتنی بر اصل تساوی و حقوق می‌سازند، دشوار است. این ادراک در عین حال گمراه‌کننده است. با وجود گسترش منازعات در جهان و تبعات سخت و زیان‌آور آن، شمار دولتهایی که سعی می‌کنند با یکدیگر همکاری کنند و همزیستی مسالمت‌آمیز داشته باشند، رو به افزایش است. این امر ناشی از وجود قواعد در سطح بین‌المللی است. اما واقعیت مطلب آن است که حقوق بین‌المللی هیچ تسلطی بر رفتار دولتها ندارد.

در طول زمان، حقوق بین‌الملل همانند تمامی گونه‌های حقوق، نقض شده است. اما قواعد همچنان وجود دارند و هر دولتی سعی می‌کند برای رفتار خود در نقض قواعد

بین‌المللی، توجیه قانونی بیاورد. این امر در مورد حقوق مخاصمات مسلحانه نیز بیش از سایر موارد نقض حقوق بین‌الملل دیده می‌شود. با وجود آنکه فشارها و اقدامات محکمی علیه نقض قانون صورت نمی‌گیرد، اما باز هم ارجحیت با قانون است.

فصل سوم، این بخش به بیان اندیشه علل جنگ، به عنوان مسأله‌ای بسیار پیچیده که دیدگاه‌های پرهیز از خشونت را شکل می‌دهد، پرداخته و نویسنده آن معتقد است هنوز درمانی برای بیماری جنگ ایجاد نشده است. به اعتقاد نویسنده اگر ما با محدودیت‌های ممکن شروع کردیم، ممکن است در آینده بتوانیم با بهبود روش‌های دیپلماسی، ارتباطات، مدیریت بحران و رفع بحران، بسط مفهوم منافع شخصی، گسترش حقوق بین‌الملل و ایجاد موانع اخلاقی، آموزش مدیریت نیروی نظامی، کنترل تسلیحات و تقویت همکاریها در قالب سازمان‌های بین‌المللی و تجارت جهانی، صلح را پیش ببریم. این موارد راه‌حلهای غیرعادی، رادیکال و ساده‌لوحانه برای حل مسائل جنگ نیستند، بلکه گام‌های عملی‌ای می‌باشند که باعث کاهش و یا محدود کردن جنگ و ویرانی می‌شوند. حتی اگر جنگ از بین رود، باز هم باید به خاطر داشته باشیم که صلح اکسیر آنتاگونیسم انسانی نیست. صلح به معنی فقدان جنگ است، نه فقدان درگیری و منازعه. همان‌گونه که جنگ سرد نشان داد، می‌توان به اندازه جنگ به صلح نیز پرداخت. جنگ و صلح و مفهوم متضاد و هر دو جنبه‌هایی از منازعه می‌باشند که در حیات انسان قرار دارند. جنگ، گونه‌خاصی از منازعه و متفاوت از صلح است. تفاوت آن با صلح، تنها در ماهیت خشن آن است. واقعیت آن است که صلح نمی‌تواند چرایی انتخاب جنگ را توسط رهبران بین دو گزینه جنگ و صلح شرح دهد. به عنوان مثال، در نظام‌های دیکتاتوری، صلح از جنگ نیز بدتر است. به عبارت دیگر؛ اگر چه تقریباً همگان خواستار صلح هستند، اما تقریباً هیچ‌کس خواهان صلح به تنهایی و یا صلح به هر قیمتی نیست. به عنوان مثال، مشکل جنگ درحالتی برطرف شود که یک دولت برای اجتناب از جنگ، تسلیم گردد. کاپیتولاسیون ممکن است پدیدآورنده صلح باشد، اما استقلال، عدالت، کامیابی و آزادی دولت را از او می‌گیرد. در این حالت ممکن است دولتها به این فکر بیفتند که برخی اهداف و ارزشهای بنیادین، ارزش جنگیدن را دارند. آن چه دولتها در سطح جهانی می‌خواهند، یک صلح عادلانه است که متأسفانه رؤیایی دست‌نیافتنی شده است. این امر نیازمند توافق بر سر آن است که عدالت چه

کسی ارجحیت دارد. علاوه بر این امر، نیازمند باز توزیع ثروت جهانی از داراها به ندارهاست. صلح عادلانه نیازمند آن است که جنبشهای مذهبی و سیاسی مسلمانان، مسیحیان، یهودیان، هندوها، کمونیستها و سرمایه‌داران، یکدیگر را تحمل کنند. این امر نیازمند پایان امپریالیسم فرهنگی و توافق بر سر تفاوت ارزشهای فرهنگی و پذیرش اعتبار برابر برای تمامی آنان است. این امر نیازمند از بین رفتن مرزهای «ما» و «دیگران» است. کوتاه سخن آنکه، این امر نیازمند آن است که انسانها به گونه‌ای رفتار کنند که تاکنون رفتار نکرده‌اند.

از آنجا که «عدالت» و «صلح» با یکدیگر به کار نمی‌روند، دولتمردان همواره سعی دارند بین آنان یکی را انتخاب کنند. تعقیب عدالت، نیازمند پرداختن به جنگ است و تعقیب صلح، نیازمند پایان دادن به بی‌عدالتی. بدون شک از دیدگاه رئالیست‌ها برای دستیابی به صلح، جنگ یک امر ضروری است نه عادلانه.

به اعتقاد نویسندگان این بخش، این فصول از آن جهت مهم هستند که بنیانهای هنجاری استراتژی را نشان می‌دهند: کمک به کاهش جنگ، ویرانیها و قربانیان آن.

بخش دوم کتاب تحت عنوان «تکامل جنگ»، در سه فصل تحت عناوین «جنگ بر روی زمین در تئوری و عمل»، «قدرت دریایی در تئوری و عمل» و «قدرت هوایی در تئوری و عمل»، به بررسی تکامل تئوری، تکنولوژی و جنبه‌های عملی جنگ بر روی زمین، هوا و دریا پرداخته است. این فصلها، چالشها و فرصتهای ناشی از جنگ در هر یکی از این محیطها و روشهای فکری و سازمانی مورد استفاده دولتها را از نیروی نظامی بر روی زمین، دریا و هوا بررسی می‌کند. نویسندگان در این فصول نشان می‌دهند که چگونه جنگ به شکل‌گیری تفکر استراتژیک کمک کرده است. دکترینهای قبل از جنگ و اقدامات دوران جنگ، همگی گامهایی در این جهت بودند. این فصلها همچنین نشان می‌دهد که چگونه انقلاب اطلاعات و کامپیوتر، آینده جنگها را تغییر خواهد داد. بخش دوم از آن جهت مهم است که نشان می‌دهد دولتها برای کسب اهداف خود از جنگیدن بر روی هوا، دریا و زمین، با چه موانعی در این محیطها روبه‌رو می‌باشند.

«نظریات قرن بیستم» در **بخش سوم** مورد بحث قرار گرفته است. در این بخش، ابتدا بازدارندگی در دوران پس از جنگ سرد شامل نظریه بازدارندگی و جنگ سرد و

مفروضات بازدارندگی جنگ سرد برای جهان پس از جنگ سرد بررسی شده است. سپس به نقش کنترل تسلیحات و خلع سلاح در پیشبرد امنیت بین‌المللی می‌پردازد. در این راستا ارزیابی‌های تاریخی از کنترل تسلیحات و خلع سلاح در قرن بیستم برای تعیین نقش این دو نگرش متفاوت در صلح و امنیت ارائه شده است. این فصل بر نقش کنترل تسلیحات در ثبات بین‌المللی، هنجارهای رفتاری و تحول صلح‌آمیز تأکید کرده و نویسندگان در نتیجه‌گیری این فصل اذعان می‌کند که گرچه خلع سلاح اکسیر نیست، اما می‌توان نقش مهمی در امنیت بین‌المللی داشته باشد؛ لذا نباید به عنوان یک مفهوم ناکارآمد به آن نگاه کرد.

فصل بعدی این بخش به بیان مشکلات دولتها و ارزیابی نظریه ضدتروریسم و ضدشورش می‌پردازد. نظریه‌پردازان جدید در باب جنگهای نامنظم داخلی معتقدند که استراتژی و تاکتیکها در برخورد با این جنگها باید متحول شود. آنان معتقدند که تروریسم و جنگ چریکی درباره سیاست یا تحولات سیاسی نیست. این گونه از جنگها در آینده به عنوان شکل غالب منازعات در خواهند آمد. برای گروههای کوچک داخلی، گونه‌های نامنظم خشونت، تنها راه ممکن برای مقابله با دشمنان و کسب قدرت سیاسی است.

نویسندگان در بخش چهارم به «مسائل معاصر استراتژیک بزرگ» پرداخته‌اند. در فصل اول این بخش، نخست به تشریح تأثیر تکنولوژی بر نیروهای نظامی و استراتژی و بیان تحولاتی که انقلاب در امور نظامی در سازمانهای نظامی فراهم آورده است، می‌پردازد و در عین حال، نگاهی دارد به روندهای تکنولوژیک در حال ظهور که در آینده، جنگ را کاملاً متحول خواهند ساخت. فصل بعدی این بخش تحت عنوان «سلاحهای کشتار جمعی»، به بررسی این سلاحها از منظر استراتژیک اختصاص دارد. چگونگی پاسخ به خطر سلاحهای شیمیایی و میکروبی، نقش دفاع موشکی و بازیگران غیردولتی که با تواناییهای گسترده سلاحهای کشتار جمعی مجهز شده‌اند، مسائل مهم دیگری می‌باشند که مورد بررسی قرار گرفته‌اند. این امر شامل گسترش سلاحها در حوزة شیمیایی، بیولوژیک و هسته‌ای می‌باشد که مسائل استراتژیک را تحت تأثیر خود قرار داده است.

بخش چهارم همچنین مسائل جدید امنیتی را در حوزة‌های محیطی، منابع، مهاجرت

و بیماریها، بررسی کرده، به بیان نقشی که استراتژی و سازمانهای نظامی می‌توانند برای پاسخ به تهدیدها ایفا کنند، می‌پردازد. هدف این فصل ارزیابی توانایی استراتژی یا نیروی نظامی در پاسخ به مسائل جهانی است. در این فصل نویسنده چنین نتیجه می‌گیرد که تعامل مهمی میان استراتژی و بسیاری از مسائل جدید امنیت ملی وجود دارد. مسائل جمعیتی و شیوع بیماریهای مسری در سالهای آینده، سیاست دفاعی و استراتژی را شکل خواهند داد. صدمات وارده به محیط زیست بر اثر فعالیت کارخانه‌ها، کارگاهها و صنایع نظامی، مسائل استراتژیک هستند. دفاع از کره زمین مشکلی است که همگان به یک شکل از آن بهره‌مند می‌شوند. حتی اگر این مسأله را به عنوان یک مشکل استراتژیک در نظر نگیریم، باز هم باید توسط نظامیان مورد بررسی قرار گیرد. در حقیقت مسائل زیست‌محیطی و منابع و مسائل مشترک، همگی مواردی هستند که استراتژی به آنان نمی‌پردازد؛ اما این موارد، چارچوب مفهومی امنیتی جدیدی را ایجاد کرده‌اند که نمی‌توان آن را نادیده گرفت. عنوان کردن این مسائل به عنوان مشکلات آموزشی، بهداشت عمومی و شکلی، دور شدن از راه‌حلهای ساختاری است که سعی در حل آنان به وسیله تهدید به استفاده از زور دارد.

در جمع‌بندی و نتیجه‌گیری این کتاب نگرشی است به استراتژی معاصر؛ این بخش جمع‌بندی دیدگاههای هریک از نویسندگان نیست، بلکه بیان تکامل استراتژی در طول یکصدسال اخیر و چشم‌انداز استراتژی و استراتژیست‌ها در قرن جدید است.

محمد فاضل

پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی
پرتال جامع علوم انسانی